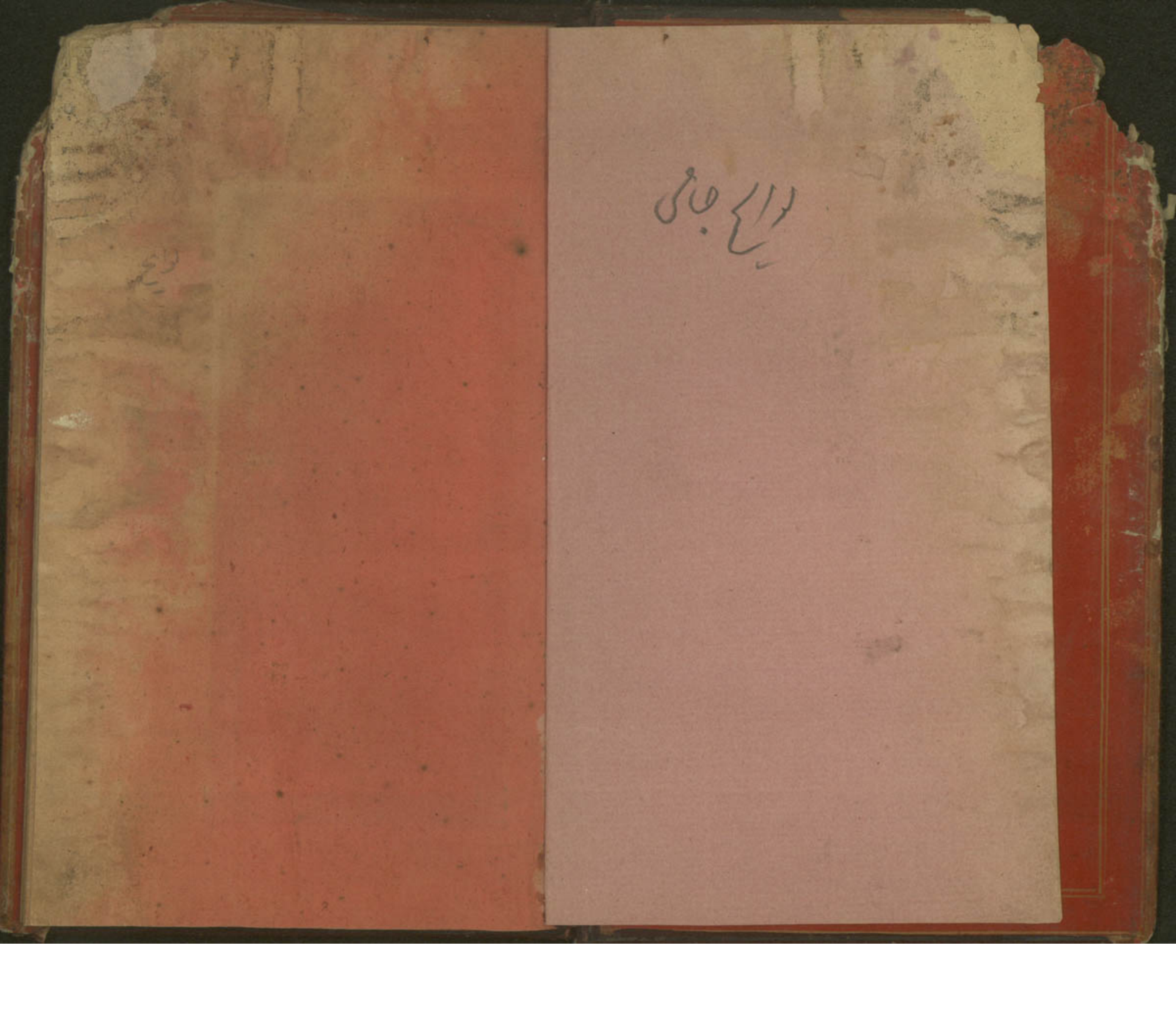

کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
خطی اهدائی
۶۷






لوایح جامی


کتابخانه مجید موقر
اهدائی
بکتابخانه مجلس شورای ملی
۳۵۵۸





پس گیر که از کرم مسلمان کردی
یک گبر دگر کنی مسلمان چه شود

یا رب ز دو کون بی نیازم گردان
وز افسر فقر سرفرازم گردان

در راه طلب محرم رازم گردان
زان ره که نه سوی تست بازم گردان

لایحه این رساله ایست مسمی بلوایح در بیان معارف و معانی که بر الواح و ارواح ارباب عرفان و اصحاب ذوق و وجدان لایح گشته بعبارات لایقه و اشارات رایقه متوقع که متصدیان این حال را در میان نه بینند و بر بساط اغماض و بساط اعتراض ننشینند چه او را درین گفتگو نصیبی جز منصب ترجمانی نیست و بهره

غیر از شیوه چند سال نه
از هیچ کم و از هیچ هم بسیاری

از هیچ و کم از هیچ نیاید کاری
هر سر که زبان ز حقیقت گویم

زانم نبود بهره بجز گفتاری
در عالم هستی باشد نادانا

در قصه عشق هست با او دانا
زانکس که نه اهل ذوق اسرار وجه

کیش نظر تیز ترجمانی او را
بشنو که بجز سخن چه ترجمه نقل

در ترجمه هر چه ... باشی
باشی ز من هیچ مدان معتقدان

این تحفه رسانند بشاه همدان

لایحه ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه حضرت بیچون که ترا هستی داده است در درون تو جز یک دل ننهاده است

تا در محبت او یک روی و یکدل باشی و از غیر او معرض و بر او مقبل نه آنکه یکدل را بصد پاره کنی و هر پاره را در پی مقصدی آواره سازی

ای آنکه بقبله وفا روست ترا
بر مغز چرا حجاب شد پوست ترا

دل در پی این و آن نکوست ترا
یکدل داری بس است یک دوست ترا

لایحه تفرقه عبارت از آنست که دل را بواسطه تعلق بامور متعدده پراکنده سازی و جمعیت آنکه از همه بمشاهده واحد پردازی جمعی گمان بردند که جمعیت در جمع اسباب است در تفرقه ابد ماندند و فرقه یقین دانستند که جمع اسباب از اسباب تفرقه است

اسباب بجمع است از همه فراغ
ای در دل تو هزار مشکل ز همه

منکر شو آنچه ترا دل ز همه
چون تفرقه است حاصل ز همه

دل اینکه سپارد بگسل ز همه
هنگام که در تفرقه دو سوا

در هر سرا بر جمع هر آنچه
لا و الله لا باس به ...

... خود ... نشانی
ای سالک ... زیر ... گوی

جز زلال صدق ... می‌جوی
چون علت تفرقه است اسباب جهان

جمعیت دل ز جمع اسباب مجوی
ای حال ... در هر ... چند

تکمیل اصول حکمت و هندسه چند
هر فکر که جز ذکر خدا وسوسه است















مجموعه کون را بقانون سبق	کردیم تصفح ورقا بعد ورق
حقا که ندیدیم و نخواندیم در آن	جز ذات حق و شئون ذاتیه حق
تا چند حدیث پنجم و ابعاد و جهات	تا کی سخن معادن و جسم و نبات
یک ذات فقط بود محقق نه ذوات	این کثرت و همی ز شئون و صفات

[illegible]

در ذات حق اندراج شان معروف	شان جمله چو اندر اوست در ذات حق است
این قاعده یاد دار کانجا که خداست	نه جزو نه کل نه ظرف نه مظروف است

[illegible]

[illegible]



سر رشته حقیقت تحقیق تو پی
و آن خطای سوفسطائیه است که

مع قولهم بالتبدل فی العالم بالکلیة متنبه نشده‌اند که حقیقت واحده است
متلبس میشود بصور و اعراض عالم و موجودات متعدده متعدده می‌نماید و اوراد
در مرتبه کونیه جز آن صور و اعراض چنانکه حسبانیه اینها را در خارج برهان

سوفسطائی که از خرد بی‌خبر است
گوید عالم خیال اندر گذر است
آری عالم همه خیالست ولی
پیوسته در او حقیقتی جلوه‌گر است

و اهل الباب کشف و شهود می‌بینند که حق سبحانه و تعالی در هر نفسی بتجلی
بتجلی دیگر و در تجلی او اصلا تکرار نیست یعنی در دو آن بیک تعین و یک شان تجلی نمیکند
بلکه در هر آنی بتعینی دیگر ظاهر میشود و در هر آنی بشانی دیگر تجلی میکند

هستی بهمان یشه که آن در شانی
در شان دگر جلوه کند هر آنی
این نکته بجو ز کل یوم هو فی شان
گر بایدت از کلام حق برهانی

سر این آنست که حضرت حق سبحانه را اسماء متقابله است بعضی لطفیه و بعضی قهریه
و همه دایما بر کارند و تعطیل بر هیچ یک جایز نیست پس هر گاه حقیقتی از حقایق
بواسطه حصول شرایط و ارتفاع موانع مستعد وجود گردد رحمت رحمانیه او را
دریابد و بر وی افاضه وجود کند و ظاهر وجود بواسطه تلبس باثار و احکام آن

حقیقت موصوف بصفات حقیقت اویست بلکه بنسبتی است بر تبدل نسبت و اضافات ذاتی
مقتضی تغیر در ذات نه اگر عمرو از زید برخیزد یا بسیار نشسته نسبت زید
با او مختلف شود و ذات او بصفات حقیقیه خود همچنان بر قرار است و همچنین حقیقت
وجود بواسطه تلبس با مور شریفه یا دنیه کمال یا نقص نگیرد و بجهت ظهور در مظاهر
خسیسه نقصان نپذیرد و نور آفتاب هر چند بر پاک و پلید تابد هیچ
تغیر در اصالت نوریت او راه نیابد نه از مشک بوی گیرد و نه از گل رنگ و نه

از خار عار دارد نه از خاره ننگ
چون خور ز فروغ خود جهان آراید
بر پاک و پلید اگر بتابد شاید
نه نور وی از هیچ پلید آلاید
نه پاکی او ز هیچ پاک افزاید

لا بل مطلق بمقید و مقید بمطلق
صورت نبندد اما مقید محتاج است بمطلق و مطلق مستغنی از مقید پس استلزام
از طرفین است و احتیاج از یک طرف چنانکه میان حرکت ید و حرکت مفتاح

ای در همه شیء جز تو کس را جا نه
عالم بتو پیدا و تو خود پیدا نه
ما و تو ز هم جدا نیم لیکن هست
ما را بتو حاجت و ترا با ما نه

و ایضا مطلق مستلزم مقیدی است از مقیدات علی سبیل البدل نه مستلزم مقیدی معین
مطلق را بدلی است قبله الحاجات همه مقیدات اوست لا غیره





۲۵
۲۴
هر مرتبه از ظهور حکمی دارد
گر حفظ مراتب نکنی زندیقی



واحدیست که عدد را با وجود او نیست الا بحسب تجلیات متکثره و تعینات متعدده
در مراتب گاه حقایق جوهریه متبوعه است و گاه حقایق عرضیه تابعه پس
واحدیست بواسطه صفات متعدده جواهر و اعراض متکثره مینماید از حیث حقیقت

یکتاست اصل ما تعدد و تکثیر ش
پندار دوی اصل بود پس غلط
یک عین فقط و آن ذات فقط

ای برده گمان صرف این آن تا ره جان
در جمله کاینات پا سهو و غلط
این عین ظلمه از حقیقت تکرر و اطلاقست

از تعینات و تقیدات مذکوره حق است و از حیثیت تعدد و تکثر که بواسطه تلبس او
بتعینات مینماید خلق و عالم پس عالم ظاهر حق است و حق باطن عالم
عالم پیش از ظهور عین حق بود و حق بعد از ظهور عین عالم بلکه یک حقیقت است
و ظهور و بطون و اولیت و آخریت از نسب و اعتبارات او و هو الاول والآخر والظاهر والباطن

بر شکل بتان رهزن عشاق حق است
چیزی که بود ز روی تقلید جهان
چشم حق بین جسم شمر کل عیان
گر باز رود عالم و عالمیان

لا بل که عیان ز جمله آفاق حق است
والله که جهان را جز اطلاق حق است
مشهود شد این عالم پر بود و زیان
بار دیگر احوال حق است عیان

ایضا شیخ رضی الله عنه در فص شعیبی میفرماید که عالم عبارتست از اعراض مجتمعه

حقیقت منضم گردد و تعین خاص و متحد شود پس آن تعین را از آن قبول
احدیت حقیقی و تحت اسم الجلال تعینات و آثار کثرت صوری است از آن تعین منسلخ گردد
و در جهان آن انسلاخ بر تعین خاص بحسب اقتضای تعین دیگر خاص مماثل تعین سابق
متعین گردد و در آن ثانی بحکم احدیت منعدم گردد و تعین دیگر بر حسب تجلیات
جمالی بظهور آید پس در هر آنی تعینی متجلی نشود
و در هر آنی عالمی بعدم رود و دیگری مثل آن بوجود آید لاجرم بحسب تعاقب امثال
و تشابه احوال پنداشته که وجود عالم بر یک حال است و در آن مرند

هستی است بر یک منوال
پیوسته جمیع بر کرم رحمت
الا دگری چو آن مندم
بر اسم عطیه جدا بخشد
یک اسم فنا یک بقا بخشد

سبحان الله بخشند اندر جود
در هر نفسی بود جهانی بعدم
انواع عطا گرچه جدا می بخشد
در هر آن حقیقت عالم را
دلیل بر آنکه عالم مجموع اعراض مجتمعه است

در عین حقیقت وجود است و چند حقایق موجودات را تحدید میکنند
در حدود ایشان غیر از اعراض چیزی ظاهر نیست مثلا چون گویند انسان
حیوان ناطق است و حیوان جسم نامی حساس متحرک بالاراده و جسم جوهر









کلها فی جمیع الموجودات	هستی بلفظ ما و تو در همه جا
دارد به شئون جمله اعیان جهان	هر وصف زعیش لازم ذات آن
بر قدر قبول هر یک گشته پیدا	همچنانکه حقیقت هستی از آن

صرف اطلاق خویش باید در ذات جمیع موجودات بحسب شئون و در آن
ذات عین آن ذاتست چنانکه آن ذات در عین تنزه بجمیع صفات کامله
از کلیها و لطف و قهرها در جمیع صفات موجودات بی لغز مشابه و در ضمن صفات
ایشان عین صفات ایشان شد چنانکه صفات ایشان بعینه آن صفات کامله
آن صفات کامله بوده مثلا صفت علم در ضمن علم عالم بجزئیات عین علم
بجزئیات و در ضمن علم عالم بکلیات عین علم بکلیات و در ضمن علم فضلا و فقها
عین علم فقه و فقها و در ضمن علم ذوق و وجدان عین علم ذوقی و وجدانی
که در ضمن علم موجودات بحسب وقف ایشان را عالم میسازد عین آن چیزیست
لایق حال ایشان است و علی هذا القیاس سایر الصفات والکمالات

ای ذات تو در ذات اعیان ساری	اوصاف تو در صفات ایشان متواری
وصف تو چو ذات مطلق است و لیکن	در ضمن مظاهر است مقید جاری

حقیقت هستی ذات حضرت حق است سبحانه و تعالی و هستی

و نسبت و اعتبارات آن صفات او و اظهار او مر خودش را متلبس بهنود این
و باعتبارات فعل و تأثیر او و تعینات ظاهره مترتبه علیها اظهار کمالات را

خود را بشئون ذات آن نقش نمود	شد جلوه گر از مظاهر هر دو جهان
زین کشف و ظهور آن کمالش بنمود	ذات و صفت و فعل و آثارش همه

کلام شیخ رضی الله عنه در بعضی مواضع فصوص مشعر
آنست که وجود اعیان ممکنات و کمالات تابعه مر وجود را منسوب بحضرت
حق است سبحانه و تعالی یعنی اضافه افاضه وجود است و پس وجود و توابع وجود
مقتضیات اعیانست و توفیق میان این دو سخن آنست که حضرت حق سبحانه
و تعالی را دو تجلی است یکی تجلی غیبی علمی که صوفیه تعبیر از آن بفیض اقدس کرده اند
و آن عبارتست از ظهور حق سبحانه ازلا در حضرت علم بر خودش بصور اعیان
و قابلیات و استعدادات ایشان و آنچه ایشانرا در وجود عینی میسر شود بحسب آن
عبارتست از ظهور وجود حق سبحانه منصبغ باحکام و آثار اعیان و این تجلی ثانی مترتب
بر تجلی اول است و مظهر است مر کمالاتی را که بتجلی اول در قابلیات و استعدادات

اعیان اند ازرع یا فیض بخو	یک جو و عشر است که
آن جو که بخش برد مالک	آن جو بخش لذا لابد


٣٧
٣٦



۳۱
کتابخانه مجید فیروز
اهدائی
بکتابخانه مجلس شورای ملی


کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب: لوایح جامی
مؤلف: مولانا عبدالرحمن جامی
موضوع: کاتب علی محمد ۱۲۳۹
شماره اختصاصی (۶۷) از کتب (خطی) اهدائی
تیمسار سرلشکر مجید فیروز (ناصرالدوله) بکتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
۴۴۴۳۱
۵۱۹۵
۶۵۲۲
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی اهدائی
۶۷

